۱۷. رؤیت هلال (۱۴۰۳/۰۸/۱۲)

موضوع: ۱۲ آبان ۱۴۰۳، شنبه - (۱۴۰۴-۱۴۰۳) سال تحصیلی

- پیش‌گفتار(چکیده)
- تاثیر مراسلات در تقیید فتوای سابق آیة الله خوئی به اشتراک در شب و تغییر عبارت منهاج الصالحین در چاپ متاخر
- تاملی در بیان مرحوم خوئی در رویت کسوف و خسوف توسط همه مردم در نیم کره
- تعبیر «لا يدري لرحمة ظهرت ام لعذاب» و مسأله وجوب نماز بر رائیین یا عموم مردم
- توجیه عبارت وحید بهبهانی در نقل صاحب جواهر؛ زلزله در بلاد

پیش‌گفتار(چکیده)

موضوع اصلی:
اشتراک افق در رؤیت هلال.

موضوعات فرعی:
تقیید فتوای مرحوم محقق خوئی در اشتراک شب، مقایسه رؤیت هلال با کسوف و خسوف، تأملی در کلام محقق خوئی درباره کسوف مرئی، وجه وجوب نماز آیات بر عموم مردم، عبارت مرحوم وحید در زلزله و نماز آیات

تاثیر مراسلات در تقیید فتوای سابق آیة الله خوئی به اشتراک در شب و تغییر عبارت منهاج الصالحین در چاپ متاخر

(00:16)

تنبیه دوم را به اندازه‌ای که در ذهن قاصر من بود، عرض کردم. تنبیه سوم می‌ماند برای روایت ابن راشد و بحث‌های دیگر که عرض کرده‌ام مانده بود. یکی بحث کسوف و خسوف بود. در رسالة حول مسالة رویة الهلال، صفحه چهل و یک، می‌فرمایند:

> **و لعمري ما الفرق بين طلوع القمر إذا خرج عن تحت الشعاع و بين الكسوف، في أنّ كلّ واحدٍ منهما أمرٌ سماويّ فكيف إذا تحقّق الكسوف المرئيّ في ناحيةٍ و غير المرئيّ في ناحيةٍ أُخرى؛ يُلتزم به و بما يترتّب عليه من الأحكام في هذه الناحية؛ و لا يُلتزم به و لا تترتّب عليه الأحكام في تلك الناحية؛ و لا يلتزم ذلك في طلوع القمر.[1]**

«و لعمري ما الفرق بين طلوع القمر إذا خرج عن تحت الشعاع و بين الكسوف»؛ می‌فرمایند چه فرقی هست؟ این «لعمری» را چرا می‌فرمایند؟ چون نقطه شروع حرف استادشان مرحوم آقای خوئی است. خیلی هم با قوت و قدرت در منهاج الصالحین چاپ اول، این استدلال را آورده بودند. دو سال گذشت؛ بحثش کردیم که در چاپ های بعدی تصحیحی انجام شده؛ در دو جا عبارت را تغییر دادند اما یک عبارت دو صفحه‌ای بود که منسجم با آن مبنای اول بود، ولی بقیه اش تغییر نکرده بود. خلاصه نقطه شروع اولی مرحوم آقای خوئی این نکته بود. خیلی روی آن تأکید داشتند؛ «ان خروج القمر عن تحت‌الشعاع ظاهرة سماویة»؛ برای آسمان است، وقتی برای آسمان است چه ربطی به آفاق و بقاع دارد؟! اینجا صورت می‌گیرد و قمر از تحت‌الشعاع بیرون می‌آید، ماه جدید هم آغاز می‌شود. می‌گوییم اینجا آغاز شده و آن جا نشده! اینکه معنا ندارد. این شروع کار ایشان بود. قبلاً هم آدرس آن را عرض کردم؛ در دو جا از مرحوم آقای هاشمی نقل کردیم. بعداً خودتان مراجعه کنید. ایشان گفته اند بعد از اینکه از بعض تلامذه استاد ما مرحوم آقای خوئی اشکالی آمد؛ ظاهراً همین رساله بود؛ این رساله‌ای که مرحوم آقای تهرانی برای مرحوم آقای خوئی نوشتند، ایشان را مجبور کردند که به فتوایشان قید بزنند. این مجبوریت کجا بود؟ همین بودکه ایشان گفتند شما

می‌گویی «ظاهرة سماویة»، خب وقتی هلال آمد ماه شروع شده، الآن که از تحت‌الشعاع بیرون آمد، نصف کره زمین شب است، نصف دیگرش که روز است! در روز چه می‌خواهی بگویی؟! این نکته کم نبود. قبلش با این دقیقه التفات نبود. عبارت را اگر نگاه کنید، می‌بینید که تمام عبارات ناظر به همین وحدت شروع ماه با ظاهرة سماویة است که کار را تمام کردند. بعد آقای هاشمی فرمودند پیشنهاد من بود؛ گفتند من پیشنهاد دادم برای حل این معضل -وقتی نصف کره روز است چطور می‌خواهی ماه را شروع کنی؟!- ایشان قائل به اشتراک در شب شدند. تا الآن هم خیلی از صاحبین فتوا این اشتراک در شب ای معظم‌ِش را قبول دارند؛ کسانی که عدم لزوم اشتراک افق فتوایشان است.

بنابراین چنین مسیری برای ایشان طی شد؛ اشتراک در شب؛ خب در خود این قید جدید و پیشنهاد و اقتراح -به قول ایشان- معظمی از اشکالات دارد. در موسوعه ثالثه ایشان با بیانات می‌گویند چه طور می‌خواهی وحدت در شب را با ادله و سائر چیزها جور کنید؟! در اسئلة حول رویة الهلال هم ایشان هم همین را فرمودند. حاج آقای سیستانی گفتند اینکه استاد فرمودند «ظاهرة سماویة» ما قبول داریم، اما خالصه نصف کره که روز است! خالصه باید یک کاری کنیم. کاری کنیم یعنی همراه ایشان بشویم و بگوییم بلاد مشترک در شب؟! نه. می‌گوییم آن بلادی که وقت غروب هلال داشتند. همانی که عرف مسلمین است. این هم فرمایشات شاگردان ایشان در این فضا است.

قبل از اینکه آن تصحیح صورت بگیرد، لذا عبارتی که در رسالة آمده مربوط به منهاج چاپ اول است. جلوتر این را عرض کردم. به‌دنبال هر کدام از چاپ های اخیر رفتیم؛ ظاهراً اولی سال دون و چهار بود، بعد در سال دون و شش مراسلات شد. در چاپ های بعد از دون و شش دو جایش تصحیح شده و بقیه اش مانده.

این توضیح را برای این دلیل دادم تا ببینیم این «لعمری» که ایشان می‌گویند ناظر به کجا است. ناظر به تصحیح بعدی نگیرید. ناظر به اصل حرف است که در شروع با قوت و قدرت گفته اند «ظاهرة سماویة» است و چه ربطی به بلاد و آفاق دارد؟! خواستند کلاً ارتباط آن را با آفاق قیچی کنند. وقتی گفتند «ظاهرة سماویة» درست است ولی نصف کره روز است لذا باید حرفی برای آن بزنید، یعنی بی خودی بلاد و آفاق را قیچی کرده‌اید. شما اینجا گیر آفاق هستید و باید حرف بزنید. این برای آن وقت است؛ این موسوعه اولی است که سبب تغییر فتوا شده. حال در این فضا است که ایشان می‌گویند شما با قدرت و قوت می‌گویید «ظاهرة سماویة» است، خب کسوف و خسوف را چه می‌گویید؟! کسوف هم ظاهرة سماویة است. خورشید در آسمان می‌گیرد؛ ماه در آسمان می‌گیرد، آن وقت قائل می‌شوید هر کجا خورشید و ماه گرفت کل کره زمین باید نماز آیات بخوانند؟! این جور چیزی را می‌گویید ای نمی‌گویید؟! نمی‌گویید. لذا از اینجا شروع می‌شود. من عبارت را سریع عرض می‌کنم. به‌صورت خالصه باشد تا خودتان روی آن تأمل کنید.

---

[1] رسالة حول مسألة رؤية الهلال، ص۴۱-۴۳

تامّلی در بیان مرحوم خوئی در رویت کسوف و خسوف توسط همه مردم در نیم کره

(7:37)

شاگرد: خسوف و کسوف چیزی است که بر همه مشخص است. اما هلال بر همه مشخص نیست. لذا قیاس مع الفارق میشود.

استاد: کسوف هم همین است. الآن خورشید گرفته و دارند آن را میبینند. کسانی که زیر کره زمین هستند و الآن برایشان شب است، آن را که نمیبینند، آیا باید نماز آیات بخوانند یا نه؟

شاگرد: نه.

استاد: چرا؟ از چیزهای جالبی که در موسوعه مرحوم آقای خوئی هست؛ البته کمی هم عجیب به ذهن میآید، شما به نرمافزارها مراجعه کنید؛ مرحوم سید در عروه این جور مسألههای دارند...؛ چون موسوعه ایشان شرح عروه است. در عروه در بحث نماز آیات همین مسأله را مطرح میکنند. مسأله نوزدهم، در صلات آیات؛ میفرمایند:

> مسألة ١٩ : يختص وجوب الصلاة بمن في بلد الآية فلا يجب على غيره ، نعم يقوى إلحاق المتصل بذلك المكان مما يعدّ مع كالمكان الواحد.[1]

وجوب نماز آیات مختص کسی است که این آیه در شهر او محقق است. «فلایجب علی غیره»؛ کسی که جای دیگر هست که بر او واجب نیست. زلزله اینجا آمده، بر اشخاصی که زلزله ندانشتند نماز واجب باشد؟! همچنین کسوف. **«نعم يقوى إلحاق المتصل بذلك المكان مما يعدّ مع كالمكان الواحد»**؛ بله اگر شهر بلاد کبیره است، در قسمتی از آن آمد، اما این بلد به نحوی است که گویا مکان واحد است، سید میفرمایند «یقوی»، فتوا میدهند. خیلی از محشین میگویند «فی القوة اشکال»، «فیه تأمل». یعنی فتوا ندادهاند. ولی سید فرمودهاند اگر مکان متصل و نزدیک است، اینجا که آمد بر بقیه هم واجب است. ذیل همین فرض در موسوعه مرحوم آقای خوئی هست: خسوف و کسوف که از بحث ما بیرون است. چرا؟ چون وقتی کسوف شد، همه کسانی که در نصف نهاری هستند آن را میبینند. وقتی خسوف شد، همه کسانی که در نصفی هستند که قمر پیدا است، آن را میبینند، ولو نصف آن طرف نبینند. میگویند کسوف مرئی وجوب نماز میآورد. خسوف مرئی وجوب نماز میآورد. این را در موسوعه فرمودهاند. بنابراین کسانی که زیر کره هستند، اصلاً برای آنها مرئی نیست. برای بقیه هم که مرئی است بالکلّ هم کسوف و هم خسوف مرئی است بالکلّ. خیلی عجیب است که اینجا اینطور میفرمایند. آیا من مقصود ایشان را نفهمیدم؟! شما هم نگاه کنید. چون خسوف و کسوف هم این جور نیست. جرم قمر خیلی کوچک تر از جرم شمس و

زمین است، لذا وقتی قمر بین شمس و زمین می‌آید یک سایه‌ای از ماه روی کره زمین می‌افتد که مثل آب پاشیدن روی زمین است. وقتی در این نقشه های اینترنتی می‌بینید، شروع کسوف ات غروبش را همه کره که نمی‌بینند. کاملاً معلوم است، مثل یک خط سیاه است. سایه ماه که کوچکتر از جرم شمس است، به‌صورت مخروطی است. تازه این سایه از جرم خود قمر هم کمتر می‌شود. چون به این صورت می‌آید؛ خب قسمتی از مخروط سایه قمر که روی زمین می‌افتد، فضایش خیلی کوچک تر از قمر است. چون شمس در تابش بزرگتر است. مثلاً یک توپ کوچکی را در معرض منبع نور بزرگ تر بگیرید، خلاصه این سایه‌اش تمام می‌شود. به خلاف اینکه منبع نور را مقابل یک مستضیء مساوی خودش بگیرید؛ در اینجا سایه در کجا تشکیل می‌شود؟ در بی‌نهایت. اگر بزرگتر باشد، سایه مخروطی می‌شود. اگر کوچک تر باشد که سایه مخروطی باز می‌شود که آن هم تا بی‌نهایت می‌رود. نمی‌دانم اینجا چطور شده. شاید هم من نفهمیدم. علی ای حال نمی‌توانیم بگوییم از بحث ما خارج است، چون نصف زمین همه کسوف را می‌بینند. درحالی‌که این جور نیست.

شاگرد: یعنی نیم کره‌ای که روز بوده، همه کسوف را نمی‌بینند.

استاد: بله، نصف کره زمین روز است، حتی کسوف تام به این صورت است؛ کل خورشید می‌گیرد ولی در کره کسانی هستند که دارند قشنگ خورشید را می‌بینند.

شاگرد: در همین نیم کره روشن؟

استاد: بله. چون سایه کسوف، به نحو آب پاشی روی نوار روی کره زمین در همان جایی که روز است، صورت می‌گیرد. دو طرف این نوار دارند آن را می‌بینند.

شاگرد: «بلد الآية» قید قمر است یا کسوف؟

استاد: هر دویش. حتی خسوف را فرمودند. ذیل عبارت عروه است. «فهذا البحث لا موضوع له، إذ بعد فرض كرؤية الأرض فكسوف الشمس أمر يمكن أن تقع عليه الرؤية من عامّة سكنة البلدان الواقعة في تمام القوس النهاري الشاملة»[2]. می‌گویند فقط زیر زمین ندارند چون مرئی نیست. بقیه هم که مرئی است؛ «ظاهرة سماوية». درحالی‌که این جور نیست.

شاگرد: نهایت بحث موضوعی است؛ یعنی معیار کسوف مرئی است، لذا در جایی هم که نمی‌بینند بحث جاری است.

استاد: من از نظر بحث فقهی کار ندارم. تعجب از این که ایشان فرموده‌اند هر کسی بالای کره است، می‌بیند. خب بعید بوده که ایشان اینطور بگویند. منظور من این بود. و الّا بحث فقهی که بله.

شاگرد۲: شما اشکال هَوَی کردید.

استاد: بیش از هَوَی، حتی عرفی. این یک چیزی نیست که بگوییم به دقت های هَوَی نیاز است. الآن وقتی کسوف را اعلام می‌کنند با اینکه کسوف تام است، می‌گویند در همین روزی که کسوف می‌شود، بلدی هستند که نمی‌بینند. دقیق مرز این نوار سیاه را می‌گویند. و لذا آن فرمایش سید در اینجا معنا پیدا می‌کند. گاهی مرز سایه انکساف شمس در بلد کبیره می‌افتد.

شاگرد: کسی که می‌بیند صلات آیات بر او واجب می‌شود. یعنی درواقع این کسوف واقع شده ای نشده؟ یعنی واقعه سماوی است که برای جایی هست و برای جایی نیست.

استاد: مثلاً تهران بلد کبیره است، نوار انکساف شمس از وسط تهران رد شده، برای نصف آنها خورشید میگیرد و برای نصفشان نمیگیرد.

شاگرد: مسأله نماز مربوط به مرئی و ان مرئی است، باید ببینیم در واقعیت کسوف شده ای نشده. در ماه هم همین است؛ ماه جدید عوض شده و شوال آمده، کسانی که دیدند روزه باید بگیرند ولی برای کسانی که ندیده اند واقع شده ای نه؟ واقع نشده.

استاد: به فتوای کسانی که قائل به لزوم اشتراک افق هستند، میگویند با اینکه هلال آمده اما چون وقت غروب بلد قم هلال نداشتیم، برای ما نشده. ولو ساعت ده شب ... .

شاگرد: پس مرئی و انمرئی بودن آن موضوعیت دارد. واقعیت ماه و کسوف هست ... .

استاد: برای ما مرئی نبوده ولی برای عدهای هست.

شاگرد: ما ندیدیم ولی در واقعیت شده.

استاد: من هنوز دارم مطالب آنها را تقریر میکنم. عارض من هنوز باقی ماندہ

---

[1] العروة الوثقى نویسنده : الطباطبائي اليزدي، السيد محمد كاظم جلد : ۲ صفحه : ۲۱۸

[2] موسوعة الامام الخوئي نویسنده : الخوئي، السيد أبوالقاسم جلد : ۱۶ صفحه : ۶۰

تعبیر «لا یدری لرحمة ظهرت ام لعذاب» و مسأله وجوب نماز بر رائیین ای عموم مردم

(17:53)

از چیزهایی که باز در موسوعه بود و برای ذهن من عجیب بود در خسوف و کسوف مرئی، در وسائل یک روایتی داریم؛ قبل از اینکه موسوعه را ببینم، این روایت را دیدم. در ابواب صلات الکسوف، باب یکم، حدیث سوم؛ اول روایت را میخوانم تا با خالی الذهن بودن آن را احساس کنید، بعد فرمایش ایشان را در موسوعه عرض میکنم.

> **عن الرضا علیه السلام قال: إنما جعلت للكسوف صلاة لأنه من آيات الله، لا يدري لرحمة ظهرت العذاب، فأحب النبي صلى الله عليه وآله أن تفزع أمته إلى خالقها وراحمها عند ذلك ليصرف عنهم شرها ويقيهم مكروهها، كما صرف عن قوم يونس علیه السلام حين تضرعوا إلى الله عز وجل الحديث.[1]**

مرحوم آقای خوئی میفرمایند کره زمین دو طرف دارد؛ نصفش روز است و نصفش شب است. برای نصفی که روز است خورشید میگیرد، همه آنها هم این خورشید گرفتگی را میبینند، خب برای زیر کره چه؟ میگویند زیر کره که کسوف مرئی ندارند. خب کسوف مرئی وقتی موضوع است، به چه معنا است؟ میگویند یعنی: «لا یدری لرحمة ظهرت» برای نصف کرهای که دارند میبینند؛ وقتی منکسف میشود، «لایدری لرحمة ظهرت ام لعذاب»؛ کسانی که زیر کره هستند که احتمال رحمت و عذاب برایشان نیست. این هم از جاهایی است که [عجیب است]. قبل از اینکه فرمایش ایشان را ببینم، این روایت را دیدم. وقتی فرمایش ایشان را دیدم در ذهنم این استعجاب در ذهنم آمد. این لسان که میفرماید «وقتی کسوف شد معلوم نیست برای رحمت ظاهر شده ای برای عذاب»، یعنی فقط برای نصفی که روز است؟! و حال اینکه این کسوف به اوضاع قمر و زمین و شمس بر میگردد. این چیز روشنی است. این سه در ارتباط با هم هستند. شما میگویید کسوف که مربوط به سه جرمی است که حیلولت بینشان صورت میگیرد، علامت است برای ظهور عذاب برای کسانی که در روز هستند! اگر علامت عذاب و رحمت باشد که مربوط به این سه کره است، نه برای خصوص کسانی که الآن آن را میبینند. نمیدانم ذهن شما هم علامت عذاب بودن را برای کل کره میبینند یا برای غیرش؟

شاگرد: از حیث اثباتی متوجه فرمایش ایشان نشدم. تردیدی که در «ام لرحمة ام لعذاب»... .

استاد: اگر عبارت ایشان را بخوانند، خوب است. یک سطر بعد از تعلیقه اول است. «فإن الموضوع للوجوب إنّما هو الكسوف القابل للرؤية، الذي لا يدري أنّه لرحمة أو لغضب كما في لسان بعض الأخبار»[2][d1] ؛ وقتی داریم کسوفی را می‌بینیم علامت عذابی برای ما بینندگان است، نه برای کسانی که نمی‌بینند. وقتی نمی‌بینند چه علامت عذاب و رحمت است؟! خب وقتی سبب این کسوف و خسوف، نصف روز و شب نیست، سببش اوضاع این سه کره است که برای هم حیلولت پیدا می‌کنند، عذابش می‌تواند برای کل کره باشد. من سنم کم بود. در مدرسه بود؛ کسانی بودند که از روحانیون نبودند، ولی روحیات طبیق این مسائل را داشتند. نقل می‌کردند یکی از غربیها گفته کار مسلمانان خیلی کار قشنگی است که وقتی کسوف و خسوف نماز می‌خوانند. چرا؟ به‌خاطر اینکه الآن سه جاذبه دارند؛ جاذبه خورشید که قوی است، جاذبه زمین و ماه، اینها در یک محور قرار می‌گیرند. احتمال اینکه تجاذبشان قوی شود به‌نحوی‌که یکی به دیگری بخورد و از مسیر خودش منحرف بشود زیاد است.

خب حالا روی حساب گردش گریز از مرکز و هم محور شدن و در یک راستا قرار گرفتن سه جاذبه قوی؛ خورشیدی که دارد زمین و ماه را با هم می‌کشد، و زمینی که دارد ماه را می‌کشد؛ یعنی الآن خورشید در یک مسیری هم دارد زمین را می‌کشد و هم ماه را؛ دو کشش در یک خط می‌شود؛ زمین هم دارد ماه را می‌کشد؛ کشش زمین ماه را در مسیر کشش خورشید قرار می‌گیرد؛ سه-چهار نیروی هم مسیر می‌شود.

شاگرد: کشش‌ها در کسوف برعکس می‌شود.

استاد: خسوف را عرض می‌کنم. فعلاً خسوف را بگویم تا مقصود روشن شود. مخصوصاً اینکه خسوف، بیشتر ظاهره سماویه است. آقای تهرانی هم می‌فرمایند؛ در خسوف این جور نیست که سایه بیافتد. کره ماه کوچک است، سایه زمین هم که بزرگ است، کل قسمت نورانی را می پوشاند. خسوف تام به این صورت است؛ کل سایه زمین روی ماه می‌افتد و آن را می پوشاند. لذا در یک محور هستند. لذا ظاهرة سماویه روشنی است. هر کسی زیر آن باشد خسوف را می‌بیند. نمی‌توانیم بگوییم در نصف جایی که شب است یا جایی که ماه را می‌بینند، عده‌ای خسوف را ببینند و عده‌ای نبینند. اینجا دیگر معنا ندارد، به خلاف کسوف.

شاگرد: نوارش خیلی بزرگتر است.

استاد: اینجا نوار ندارد. خود نوری که از ماه می‌آید، دیگر نمی‌آید. در کسوف، روی زمین نواری داریم که مثل آب پاش است. اما در خسوف هم نوارش را در هیئت رسم می‌کنیم اما آن مسیر به‌صورت نوار باریک نیست که عده‌ای ببینند و عده‌ای نبینند؛ به آفاق بر می‌گردد. هر کجا در افق‌شان ماه موجود است، وقت خسوف تام آن را می‌بینند. بلا استثناء. هر کجا هم که موجود نیست، نیست که آن را ببینند. اگر باشد آن را می‌بینند؛ لذا خسوف ظاهرة سماوی است.

منظورم این بود: «إنما جعلت للكسوف صلاة لأنه من آيات الله، لا يدري لرحمة ظهرت أو لعذاب»، وقتی کسوف نسبت بین سه جرم سماوی است، چطور بگوییم آیه رحمت یا عذاب فقط برای کسانی است که در روز هستند؟! یا برای کسانی است که در شب هستند؟!

شاگرد: شاید ذهنیت‌شان به این صورت باشد که آیه یک علامت است، نه اینکه خودش علّت باشد. علامتی است که قرار است عذابی بیاید. علامت هم به دیدن گره می‌خورد. وقتی به شما نشان دادند الآن است که عذاب بیاید. در ذهنیت شما این بود که خود این منجر به عذاب یا رحمت می‌شود. اما اگر آیه به‌معنای علامت باشد، وقتی به شما نشانش دادند معنای عذاب یا رحمت است.

شاگرد۲: «لایدری» این حتمیت را نمی رساند. شاید حضرت میخواهد اجمالاً به فلسفه خسوف و کسوف اشاره کند.

استاد: شاید در کتاب علل فضل بن شاذان باشدکه معلل به این میشود. اما به فرمایش آقا کسوفی که از آیات است، «جُعلت للکسوف». [آیا] یعنی صلات جُعلت للکسوف المرئی التی هی من آیات الله؟ ای جعلت للکسوف؟ همین که کسوف محقق شد؟ کسوف از آیات الله است، نه کسوفی که وقتی آن را ندیدی از آیات الله میشود. آن وقت «لایدری لرحمة او لعذاب».

شاگرد: صرفنظر از بحث عذاب بودن یا رحمت بودن، کسوف یک امر واقعی است که خود امام علیه‌السلام میدانند. اگر قسمت بار عذاب بودن یا رحمت بودن را از نگاه مردی که روی زمین هستند ببینیم، نه از نگاه اصل آیه بودنش، دراینصورت میتوانیم یک وجهی بگوییم که میتواند مربوط باشد به کسی که می بیند که نمی داند ممکن است رحمت یا عذابی باشد. وگرنه خود حضرت که می دانند یا رحمت است یا عذاب.

استاد: در فرمایش شما و ایشان در موسوعه دو قید هست. یعنی «جعلت للکسوف المرئی صلاة لان الکسوف المرئی من آیات الله لایدری للرحمة للرائین ظهرت ام لعذاب للرائین».

شاگرد: مرئی بودنش بار خود کسوف نیست. یعنی کسوف یک آیه است، شکی در این نداریم. خب کاری هم نداریم کسی ببیند یا نبیند. ولی بار کسی که میبیند این سؤال پیش میآید که این رحمت است یا عذاب است.

استاد: الآن این را طبق فرمایش شما برگردم. «انما جعلت للکسوف المطلق صلاة؟ او للکسوف المرئی؟». این را معین کنیم. للکسوف المرئی؟ او للکسوف المطلق؟ لانه من آیات الله. اگر میگوییدی آیات الله خود کسوف است، خب فعلاً نمیتوانیم به مرئی بودن قید بزنیم. اگر بیاوریم، «لانه من آیات الله» هم جزئش است. پس اگر بگوییم کسوف مطلق، صلات دارد لانه من آیات الله، بعد بگوییم «لایدری ا لرحمة للرائی»، اینجا میشود که میگوییم چرا میگوییدی «للرائی»؟! بگوییدی «لایدری أ لرحمة علی اهل الارض ام لعذاب لاهل الارض؟». این قید را از کجا میآوریدی که «ان الکسوف من آیات الله لایدری أ لرحمة او للعذاب» شما قید میزنید برای کسانی که میبینند. اگر کسوف من آیات الله است، رحمتش مطلق میباشد، برای اهل ارض.

شاگرد: با جمع ادله... .

استاد: جمع ادله را ببینید؛ الآن کسی مطلع است که خسوف قمر شده، آن هم در قمری که زیر افق ما است. ولی علم دارد، با دستگاههای امروزی هم میبینند. پخش زنده میشود و دارد میبینند. الآن برای این شخصی که دارد میبیند، درجایکه او هست خسوف نشده اما برای او علم به [d2] [الخسوف] حاصل است. علم به آیه است ولو آیه برای آن طرف. اگر رحمت و عذاب فقط برای آنها است، میگوییم خب من علم دارم که آنها در معرض هستند.

---

[1] وسائل الشیعة - ط الإسلامیة نویسنده : الشیخ حرّ العاملي جلد : ۵ صفحه : ۱۴۳

[2] موسوعة الامام الخوئي نویسنده : الخوئي، السید أبوالقاسم جلد : ۱۶ صفحه : ۶۱

[d1]??? ???

[d2]?? ????? 31:?? ?????? ??????? ??? ????? ??? ?????? ???

توجیه عبارت وحید بهبهانی در نقل صاحب جواهر؛ زلزله در بلاد

(32:02)

از عجائبی که میخواهم بگویم تا مراجعه کنید، در جواهر، جلد یازدهم، ذیل صفحه چهارصد و سی و یک، مطلب خیلی قشنگی از مرحوم وحید بهبهانی داریم. فرمودهاند:

بل جزم به الأستاذ الأكبر ـ لا يخلو من نظر وأولى منه بذلك ما عن حاشيته على هامش البيان أنه إذا جاءت الزلزلة في بلد وقامت البينة بها في بلد آخر وجب قضاؤها ، ضرورة اختصاص السبب فيها وفي غيرها من الآيات في مكان حصول الآية التي أريد بها التخويف لمن أصابتهم لا مطلقا ، نعم لا يبعد إلحاق المتصل بذلك المكان مما يعد معه كالمكان الواحد باعتبار شدة اتصاله وكونه من توابعه ولواحقه ، كما هو واضح لا يحتاج إلى زيادة كلام[1]

«بل جزم به الأستاذ الأكبر ـ لا يخلو من نظر وأولى منه بذلك»؛ یعنی اولی از مطلب قبلی به تأمل و نظر، **«ما عن حاشيته على هامش البيان»؛** هامشِ البیانِ شهید، **«أنه إذا جاءت الزلزلة في بلد وقامت البينة بها في بلد آخر وجب قضاؤها»؛** صاحب جواهر میخواهند حرف ایشان را رد کنند.

«ضرورة اختصاص السبب فيها وفي غيرها من الآيات في مكان حصول الآية التي أريد بها التخويف لمن أصابتهم لا مطلقا»؛ جای دیگر زلزله نیامده و فقط بینه اقامه شده که در آن جا زلزله آمده. چه ربطی به آ ن ها دارد؟! این جواب صاحب جواهر است. ولی من با حرف خود وحید کار دارم. ایشان هم شخص ساده‌ای که نیست. ایشان میگوید «فیه نظر».

«نعم»؛ جالب است، «نعم»ی که مرحوم سید در عروه داشتند، اصلش برای صاحب جواهر است. «نعم» در ذیل فرمایش استادشان وحید است. **«لا يبعد إلحاق المتصل بذلك المكان مما يعد معه كالمكان الواحد باعتبار شدة اتصاله و كونه من توابعه ولواحقه، »؛** امروزه هم جاهایی میشود که وصل به هم هستند؛ یک جایی زلزله آمده اما جای دیگر احساس نکرده‌اند. اگر اتصال مکان باشد همه باید بخوانند. این را صاحب جواهر به‌عنوان یک توسعه در اشکال خودشان بر وحید میفرمایند، ولی وحید که این را نگفته اند. وحید فرموده «إذا جاءت الزلزلة في بلد وقامت البينة بها في بلد آخر وجب قضاؤها»؛ [آیا] یعنی "وجب قضائها" در بلد آخر؟ یا "وجب قضائها" بر قاطنینِ بلد اوّلی که قامت البینه علی الزلزلة فی بلد آخر؟ میخواهم از استغراب بیرونش بیاورم. ظاهر عبارت خیلی غریب است، میخواهم از استغراب در بیاورمش. یک جوری توجیه کنم.

شاگرد: وحید می فرمایید بلدی که جدا باشد، صاحب جواهر می گوید بلدی که اتصال داشته باشدایناها دو حکم دارد .

استاد: می خواهیم ببینیم وحید هم می خواستند همان را بگویند که ایشان نسبت می دهند یا نه. ایشان گفته اند در این شهر زلزله شده در دیگری که نشده. صرف این که مثلا در بندر زلزله شده و در قم بیّنه اقامه شده، در قم هم باید نماز بخوانیم؟ صاحب جواهر می گویند دو بلد است. بله، اگر بیخ هم بودند حرفی نیست. من می خواهم بگویم [آیا] اصلا وحید هم می خواستند این را بگویند که صاحب جواهر به ایشان نسبت داده اند؟! شاید می خواهند بگویند در شهرش زلزله شد و نفهمید، در یک بلد دیگری رفت و بر او بینه اقامه شد که تو که آن جا بودی زلزله شد و نفهمیدی، خواب بودی، لذا وجب قضائها. اقامه بینه در همان شهر لازم نیست.

شاگرد: تعبیر قضا با فرمایش حضرت عالی مناسب است.

استاد: البته آن حاشیه را ببینیم. آن نسخه خطهای که از وحید به بهانی نزد صاحب جواهر بوده؛ چون می دانید مجموعه آثار وحید به عنوان یک نرم افزار تولید شده؛ حالا باید ببینیم در مجموعه آثار وحید به بهانی این حاشیه بیان هم هست یا نیست. اگر نسخه خطی ای که از استادشان وحید نزد صاحب جواهر بوده، الان باشد، چه بسا قبل و بعد از آن متن داخلت کند در این که مقصود ایشان را بفهمیم. نیاز به مراجعه دارد.

شاگرد: از حیث فتوا الان روشن هست که وجوب نماز کسوف برای کسی است که آن را می بیند؟ یا می فرمایید این مشکل دارد؟

استاد: از حیث تاریخ مساله من خیلی در کتاب های قدیمی تفحص نکرده ام. اما اول در همین جواهر و وحید مطرح است تا بعدش. ببینیم کسانی که در نصف کره زمین نمی بینند، در کتاب های قدیمی چه گفته اند.

شاگرد: اگر در فضای فتوا تسالمی باشد که برای کسانی است که آن را می بینند، با فرمایش شما قابل جمع است. یعنی ولو آیه برای کل زمین است، ولی شارع برای کسانی که این آیه ظهور کرد، احکامی را بار کرده.

استاد: بله، ولی خب باز مجالی می ماند که موضوع حکم، اصل الآیة است، و وقتی علم به این آیه پیدا شد کافی است. من می دانم الان در ابتدای ماه، کسوف محقق شده. در محاق که بودیم کسوف داریم. خب وقتی می دانم این آیه در اول ماه می آید، هر کجا باشم. این جا باشم و آن را نبینم، ای هواپیما سوار بشم و به جایی بروم که می بینم.

شاگرد: بستگی به فتوایی دارد که نماز دارد. پیش فرض من این بود که برای کسانی که زیر افق هستند و در صورت طبیعی قابلیت رویت ندارند، فتوا به وجوب نماز را نداشته باشند.

استاد: من می خواهم بگویم تلقی فقها در طول تاریخ فقه از این آیات، نفس الموضوع بوده، بدون قید مرئی بودن و ظاهر شدن؟ یا به فرمایش شما نفس الموضوع که موضوع وجوب صلات آیات نبوده ولو علم داشته باشد؟ علاوه بر او باید یک نحو ظهور افقی و بلدی برای آن ها داشته باشد ات بگویم واجب است. روی این چند موردی که عرض کردم تامل بفرمایید. چیزی که می خواهم عرض کنم صفحه چهل و یک رساله حول رویة الهلال است. این مقدمه بود. ایشان اول "ان قلت" می گویند و بعد جواب می دهند، این تفاوت ها را ان شاء الله فردا می خوانیم.

والحمد لله رب العالمین

---

[1] جواهر الکلام نویسنده : النجفي الجواهري، الشيخ محمد حسن جلد : ۱۱ صفحه : ۴۳۱